

پرسش و پاسخ 3

سوال: چرا نشر مستضعفین در تنوری های عام خود بر تقدم نقش اجتماعی - سیاسی - اقتصادی طبقه زحمت کش تکیه دارد؟ اما در عرصه استراتژی و تاکتیک محوری و تنوری خاص و مشخص خود به اولویت نقش زمانی پیشگام و سوپژکتیو بالفعل جامعه که همان روشنفکران یا قشر پیشگام جامعه ایران می باشد تکیه می کند؟ و نقش عملی طبقه زحمت کش در عرصه استراتژی و تاکتیک محوری و تنوری خاص و پروسس زمانی تکوین حزب سازمانگرایانه مستضعفین ایران بصورت سوپژکتیو بالقوه یا ابژکتیو غیر فعال و در خود تبیین می نماید؟ و در عرصه تکوین پروسس زمانی حزبی نقش آنرا موخر بر نقش پیشگام یا سوپژکتیو بالفعل جامعه می داند؟ آیا این دوگانگی تنوریک در ساحتهای مختلف تنوری عام و تنوری خاص و تنوری مشخص نشر مستضعفین باعث تکوین پارادوکس تنوریک و ایجاد بحرانهای تنوریک در عرصه های عملی و تشکیلاتی حزب سازمانگرایانه مستضعفین ایران نمی شود؟

آیا تکیه اولیه در تکوین حزب سازمان گرای مستضعفین ایران بجای ابژکتیو طبقاتی (که همان طبقه زحمت کش اقتصادی - طبقاتی جامعه ایران می باشد) بر پیشگام مستضعفین ایران (که همان سوپژکتیو فعال اجتماعی جامعه ایران می باشد که مادیت آن در جنبش دانشجویی و جنبش جوانان و جنبش دانش آموزی و جنبش معلمان و جنبش زنان و جنبش های نویسندگان و شاعران و روشنفکران و تحصیلکرده های ایران ... می باشد) باعث نمی شود که حزب سازمانگرایانه مستضعفین ایران آنچنانکه در تاریخ صد ساله گذشته، جنبش تحزب گرایی ایران دیدیم رهبری حزب تحت خواسته های اکثریت بدنه و قاعده حزب قرار گرفته و فقط نمایندگی سیاسی قشر گسترده خرده بورژوازی شهری جامعه ایران در لایه های مختلف شهری که شامل خرده بورژوازی مرفه و نیمه مرفه و غیر مرفه یا حاشیه تولید در سه عرصه تولید و توزیع و خدمات اقتصادی - طبقاتی می باشد مدیریت کند؟ و با این انحراف سیاسی - طبقاتی علاوه بر اینکه زمینه رهبری قشر متوسط و غیر پایدار شهری بر طبقه زحمت کش فراهم کند باعث پاسیف گرایی سیاسی - طبقاتی - اجتماعی طبقه زحمت کش ایران بشود و با این انحراف عملی - تنوریک آنچنانکه تمامی جنبش ها و انقلابات و نهضتهای یکصد ساله گذشته سیاسی - طبقاتی تاریخ جنبش کشور ما را به انحراف کشانیده است، اینبار باعث شکست و انحراف و رکود جنبش طبقاتی - سیاسی - اجتماعی ایران بشوند؟ بطوریکه فونکسیون رهبری قشر متوسط شهر نشین ما بر جنبش ها و انقلابات و نهضتهای گذشته بر طبقه زحمت کش ما آن شده است که شعار سیاسی طبقه زحمت کش ما با طلانی کردن گذشته در انتقاد به حال تاریخی این بشود که سال به سال دریغ از پارسال؟

البته این واقعیت در تاریخ جنبش سیاسی تحزبگرای کشورمان در یکصد ساله گذشته در تمامی مؤلفه های جنبش ایران اعم از مؤلفه چپ جنبش و یا مؤلفه ملی جنبش و همچنین مؤلفه مذهبی جنبش از مشروطیت تا کنون مشهود بوده است و دلیلش آن بوده است که قشر سوپژکتیو هرم طبقاتی جامعه ایران که همان قشر متوسط شهرنشینی ایران می باشد در عرض این یکصد سال گذشته جنبش ایران و بلحاظ کمی غیر قابل قیاس با طبقه زحمت کش می باشد در غیبت طبقه ابژکتیو اجتماعی که همان طبقه زحمت کش اقتصادی ایران می باشد رهبری تمامی انقلابها یا نهضتها یا جنبش های ... گذشته تاریخی ایران را بعهده بگیرد و با چپ رویهای بی حساب و کتاب در عرصه شورشگری و چریک گرایی و اعلام شعارهای زود رس سرنگونی و طرح یکطرفه آنتاگونیست و یا با راست رویهای بی مورد و تسلیم طلبی های سیاسی و اراده گرانیهای غیر واقعی که حاصلش آرزوی طی کردن ره صد ساله در یک روز برای جنبش ایران می باشد زمینه سکتاریسم خود را از طبقه فراهم سازد و به همین دلیل اگرچه در آغاز شروع جنبش، چپ ترین شعار قهرآمیز و آنتاگونیستی سر میدهد و جز به سرنگونی توسط لوله تفنگ به هیچ چیز دیگر رضایت نمی دهد ولی بموازات پیچیده شدن و درازمدت شدن مبارزه تن به تسلیم داده و راه پاسیفیسم و عافیت طلبی را انتخاب کرده و میکوشد تا تسلیم طلبی خود را در این مرحله بر تمامی جامعه و طبقه ثورریزه و دیکته نماید که البته همه این خصیصه ها و کاراکترهای قشر متوسط شهرنشین ایران از ماهیت خواستگاه طبقاتی این قشر متوسط بر می خیزد. و همین عامل باعث گردیده است تا زمینه انحراف و شکست تمامی انقلابها و نهضتها و جنبشهای سیاسی - اجتماعی و طبقاتی یکصد ساله گذشته ایران را فراهم سازد.

آیا تکیه اولیه استراتژی و تاکتیک محوری بر سوپژکتیو بالفعل جامعه باعث نمی شود که در عرصه پراکسیس اجتماعی ما اسیر ولانتاریسم یا اراده گرایی گردیم و از رنالیست اجتماعی فاصله بگیریم و مانند دهه چهل و پنجاه جنبش ایران به ورطه چریک گرایی بیافتیم؟ و شعار چریک یک حزب است سر دهیم؟ و یا با طرح جمع روشنفکری خود بنام ارتش خلقی در غیبت توده ها بکوشیم تا بنام او و بجای او شعار سرنگونی و کسب قدرت سر دهیم؟ و شعار جایگزین کردن آوانگارد بجای طبقه سر دهیم؟

آیا در عرصه تکوین تنوری تشکیل حزب سازمانگرایانه مستضعفین ایران، نشر مستضعفین با تکیه تقدم زمانی بر سوپرکتیو بالفعل جامعه زمینه رهبری مدام جنبش دانشجویی بر جنبش کارگری فراهم نمی کند؟
 آیا تکیه تقدم زمانی بر سوپرکتیو بالفعل جامعه در پروسه تکوین حزب مستضعفین ایران توسط نشر مستضعفین باعث نمی شود تا مانند گذشته ما را دچار رشد کمی و بادکنکی که عامل اصلی بحران تشکیلاتی می باشد، بکند؟
 آیا تکیه اولیه نشر مستضعفین بر سوپرکتیو بالفعل جامعه در تکوین پروسه حزب مستضعفین ایران باعث نمی شود تا عمل گرایی و پراگماتیسم در حزب جانشین پراکسیس اجتماعی سازمانگرایانه حزبی بشود؟
 آیا تکیه بر قشر گسترده تحصیلکرده ایران توسط نشر مستضعفین در پروسه تکوین حزب مستضعفین ایران باعث نمی شود تا ذهنیت زدگی و ایده آلیسم و فلسفه گرایی یا عرفان گرایی مجرد حاکم بر شاخص های اعتلای حزبی مانند گذشته بشود؟

آیا تکیه بر پیشگام سوپرکتیو اجتماعی توسط نشر مستضعفین ارگان عقیدتی سیاسی حزب سازمانگرایانه مستضعفین ایران باعث نمی شود که مضمون و محتوا و سمت و سوی تنوری های عام و خاص و مشخص نشر مستضعفین به سمت فکر برای فکر و ذهنیت برای ذهنیت و ایده برای ایده و ... برود که حاصل آن مجرد اندیشی و عام نگری و کلی گویی و ... های تنوریک خواهد بود؟

آیا بهتر نبود که نشر مستضعفین بجای تکیه بر محوری دو مرحله ای فعلی خود که عبارت است از:

الف - ایجاد خودآگاهی اعتقادی - سیاسی - اجتماعی - اقتصادی و ... در سوپرکتیو جامعه.
 ب - انتقال و ریزش این خودآگاهی اعتقادی - طبقاتی - اجتماعی - سیاسی و ... از سوپرکتیو جامعه به ابرکتیو طبقاتی جامعه که همان طبقه زحمت کش می باشد پروسه تکوین حزب با تکیه اولیه تکوینی بر ابرکتیو جامعه برعکس ترسیم میکرد؟

تا مانند گذشته بعلت ضعف کاراکترهای طبقاتی سوپرکتیو جامعه ما در کانتکس مجرد ذهنگرایانه فراطبقاتی و روشنفکرانه باقی نمانیم؟

آیا تکیه اولیه بر سوپرکتیو جامعه و اولویت دادن بر پیشگام و جنبش های قشر متوسط جامعه باعث نمی شود تا در عرصه اندیشه و متدولوژی به ورطه منطق صوری یا منطق دکارتی بیافتیم؟

که برپایه تقدم ذهن بر عین و سوپرکتیو بر ابرکتیو و مجرد بر مشخص و کلی بر کنکرت و بودن بر شدن و آخرت بر دنیا و جبر بر اختیار و آسمان بر زمین و عام بر خاص و فرد بر جامعه و ایده بر رنال و اندیشه بر عمل و انتلکتول بر طبقه و فلسفه بر علم و انسان بر تاریخ و پراگماتیسم بر پراکسیس و روح بر ماده و برون بر درون و ماهیت بر وجود و قضاء بر قدر و کنش های فردی بر ساختارهای اجتماعی و روانشناسی بر جامعه شناسی و اندیویدالیسم فلسفی و اخلاقی و اجتماعی و سیاسی بر کلکتیویسم فلسفی و سیاسی و اخلاقی و اجتماعی و لیبرالیسم معرفتی و اقتصادی و اخلاقی و سیاسی بر سوسیالیسم معرفتی و سیاسی و اقتصادی و اخلاقی استوار می باشد؟
 و باعث دوری از منطق دیالکتیک گردد؟

که بر پایه تقدم شدن بر بودن و تاریخ بر انسان و انسان مشخص بر انسان مجرد و عام و کلی و پراکسیس بر پراگماتیسم و دنیا بر آخرت و عین بر ذهن و بدن بر روح و وجود بر ماهیت و جامعه بر فرد و تاریخ بر جامعه و درون بر برون و زیر بنا بر روبنا و عمل بر شناخت و ابرکتیو بر سوپرکتیو استوار است؟

پاسخ: برای پاسخ به سوال فرجه فوق مقتدا باید به این نکته توجه داشته باشید که هرگز نباید در رابطه با آنالیز مسائل اجتماعی - انسانی تنها بر منطق علمی صرف تکیه کنیم. چرا که آنچنانکه معلم کبیرمان شریعتی می گوید در عرصه طبیعت با منطق علمی پاسخ علمی به مسائل دادن، متدولوژی صحیح و علمی می باشد اما در عرصه اجتماعی - انسانی تنها با عصای خشک منطق علمی اگر بخواهیم به همه مسائل انسانی - اجتماعی پاسخ بدهیم بی منطق ترین متدولوژی بررسی می باشد چرا که در عرصه روابط اجتماعی بخاطر اینکه بی نهایت روابط اجتماعی، بصورت متقابل بر پایه تاثیر دیالکتیکی در شکل گیری یک واقعیت اجتماعی و سیاسی دخالت می کنند از آنجائیکه شناخت این بی نهایت روابط دیالکتیکی موثر در تکوین و تشکیل یک پدیده اجتماعی برای انسان ممکن نیست، لذا بعلت پیچیدگی مسائل انسانی - اجتماعی برای شناخت آنها بجای تکیه کردن بر منطق خشک علمی باید تنها در بستر یک پراکسیس اجتماعی آن پدیده اجتماعی را بشناسیم البته واضح است که برحسب نوع مشخص روابط اجتماعی نوع خاصی از پراکسیس اجتماعی جهت شناخت آن جامعه وجود خواهد داشت و هر گز یک پراکسیس عام برای شناخت همه جوامع بشری وجود ندارد و راستی اگر کسی به چنین فلسفه ای معتقد باشد که یک پراکسیس عام برای شناخت همه جوامع بشری وجود دارد اینچنین کسی به ورطه پراگماتیسم یا فلسفه ویلیام جیمز آمریکائی در غلطیده خواهد شد که تنها در بستر تفسیر جامعه دارای ارزش می باشد ولی در بستر تغییر جامعه فونکسیون و کاربردی نخواهد داشت. بهر حال خوب بیاد داریم آنجائیکه معلم کبیرمان شریعتی در پاسخ به این سوال که چرا پیش بینی مارکس در رابطه با منحنی وقوع انقلاب سوسیالیستی و پرولتاری در اروپا (که بر پایه شکل گیری انقلابات اول در آلمان و بعد در انگلیس و بعد فرانسه و

کشورهای صنعتی اروپا و بعد آمریکا و در آخر در روسیه (شکل واقعیت یافته این پیش بینی مارکس صورتی کاملا عکس منحنی مارکس بود زیرا ابتدا در روسیه این انقلاب به وقوع پیوست و در نهایت در زمانیکه مارکسیست ها منتظر انقلاب سوسیالیستی در آلمان بودند در سالهای 1933 تا 1936 یک مرتبه غول فاشیسم بوجود آمد که تمام دنیا را و از جمله خود روسیه انقلاب پرولتری کرده به حلقوم آتش خود کشید. شریعتی در پاسخ به این سوال می گوید پیش بینی مارکس بلحاظ علمی درست بود اما آنچه مارکس در متدولوژی علمی ترسیم منحنی انقلابات پرولتری در نظر نگرفته بود و همین موضوع باعث گردید تا پیش بینی مارکس صورتی کاملا عکس آنچه او مطرح کرده بود تحقق عینی پیدا کند در نظر نگرفتن جایگاه انسانی مسائل اجتماعی است که باعث میگردد تا با ایجاد علل نوینی در کنار علت‌های قبلی پدیده را به نفع خود تغییر دهد یعنی آنچه‌انکه تئوری علیم مارکس باعث انگیزه و هدایت طبقه پرولتاریای صنعتی اروپا و آمریکا میشد باعث رهنمودهایی برای طبقه ضد انقلابی بورژوازی اروپا نیز می گشت و آنها سعی میکردند با هدایت یابی از این تئوری علمی بصورت پاتکی بر علیه خود این تئوری استفاده کنند که البته این موضوع شریعتی، در تئوری به سر عقل آمدن سرمایه داری مطرح کرده است در رابطه با پاسخ به سوال فوق هم اولاً باید بعنوان پیش فرض به این اصول معتقد باشیم که:

1. هر جامعه ای دارای یک پراکسیس کنکرت و مشخص می باشد که تنها در بستر آن پراکسیس است که مسائل آن جامعه قابل شناخت می باشد.
2. آنچه‌انکه پراکسیس هر جامعه ای صورت مشخص دارد در نتیجه قانونمندی حرکت هر جامعه ای نیز صورتی مشخص دارد و هرگز یک قانون عام کلی حاکم بر همه جوامع بشری نمی باشد که با شناخت آن بتوانیم همه جوامع بشری را بشناسیم.
3. متدولوژی شناخت قانونمندی آن جوامع در بستر پراکسیس مشخص آن جوامع بر پایه دیالکتیک می باشد.
4. اگرچه در رابطه با مؤلفه پراکسیس هر جامعه ای دارای پراکسیس خاص متعلق بخود می باشد اما در عرصه متدولوژی شناخت آن پراکسیس، متدولوژی دیالکتیک دارای شکل عام می باشد و نیاز به شناخت دیالکتیک مشخص نیستیم.

یعنی آنچه‌انکه مثلا ما می توانیم بر پایه منطق ارسطویی که 26 قرن استکه در شکل منطق صوری بر اندیشه بشر حکومت می کند و بشریت را در ورطه سکون و رکود خویش قرار داده است در عرصه متدولوژی دیالکتیک هم ما می توانیم توسط همان روش و متدولوژی دیالکتیکی که جامعه غرب را مورد شناسائی قرار دادند و فرمول بندی حاکم بر آن کشف کردند فرمول و قانونمندی جوامع شرقی هم در بستر پراکسیس کنکرت شرقی مورد شناسائی قرار دهیم ثانیاً در رابطه با تاریخ جامعه ایران علاوه بر اینکه باید به این اصل قائل شویم که فرمولبندی حاکم بر حرکت تاریخی ایران نسبت به فرمولبندی حاکم بر تاریخ غرب حالتی خاص دارد و این موضوعی اصلی بود که خود مارکس نیز به آن پی برده بود و در شیوه تولید آسیائی به آن اذعان می کند. در خصوص فرمولبندی حاکم بر جامعه ایران هم این قانون حکمفرما می باشد یعنی هر گز بر مبنای یک قانون عام جامعه شناسی که صدق آن در جامعه مثلا غربی تحقق پیدا کرده است نمی توانیم صحت آن در جامعه ایرانی هم انتظار داشته باشیم مثلا اگر جامعه پرولتری اروپا به خاطر خود ویژگیهای تاریخی - اقتصادی توانسته است در غرب به آنچه‌انکه درجه ای از آگاهی طبقاتی و فشرده‌گی طبقاتی رسیده باشد که بتواند حتی طبقه متوسط اروپا را رهبری بکند در جامعه ما نمی توانیم این قاعده را تعمیم بدهیم زیرا بخاطر اینکه بورژوازی تولیدی و صنعتی ما نتوانست مانند بورژوازی تولیدی اروپا از دل بورژوازی تجاری بیرون بیاید یعنی بر پایه سر ریز شدن سرمایه تجاری از ظرف تجاری به ظرف تولیدی و صنعتی سرمایه بورژوازی صنعتی و کاپیتالیسم شکل گیرد بلکه بلعکس بورژوازی صنعتی ما مستقیم با تعویض لباسش توسط سرمایه درباری از دل زمینداری بوجود آمد و همراه با به شهر آمدن زمیندار روستائی تمامی خصلتهای روستائی خود را که همان اخلاق و خصلتهای زمینداری بود با خود به شهر آورد که در همین رابطه سیر استحاله و تکوین پرولتاریای صنعتی ما هم با سیر استحاله و تکوین پرولتاریای غرب متفاوت بود. چرا که پرولتاریای صنعتی اروپا همان کارگران خرده پای شهری بودند که در کادر منو فاکتورها و بورژوازی تجاری فراگیر اروپا پرورش یافته بودند و لذا با فرهنگ شهرنشینی که خود محصول بورژوازی بود آشنا بودند و به موازات آن رشد میکردند. اما رولتاریای صنعتی ما باز همان دهقان روستائی بود که پس از اینکه مناسبات زمینداری در روستا متلاشی شد و آلترناتیو مناسب تری جانشین او نشد با شکست تولید در روستا و با به گل نشستن زندگی روستائی، دهقان روستا هم بهمراه خان خود با رها کردن روستا و زمین و ابزار مستقیم به کارخانه های تازه تاسیس شده ارباب توسط سرمایه های دربار رفت و در آنجا با فروش نیروی کار خود به کارخانه دار که همان زمین دار و خان حاکم بر او بود و زندگی بخور و نمیر شهری خود را شکل داد. طبیعی استکه با چنین استحاله ای در عرصه مناسبات آنچه‌انکه ما نباید آن انتظاری که از بورژوازی صنعتی اروپا داشته باشیم از بورژوازی تازه بدوران رسیده و بی ریشه و بی بوته ایران داشته باشیم زیرا این بورژوازی تازه بدوران رسیده و پست ایران هیچ گاه مانند بورژوازی اروپا که در مرحله نفی فئودالیسم اروپا دارای ماهیتی انقلابی بوده است و انقلاب کبیر فرانسه با آن عظمت ساخته است این بورژوازی صنعتی ایران مانند بورژوازی تجاری ایران هیچگاه در

تاریخ جامعه ما نقش انقلابی نداشته است و همیشه مانند زالویی که از روستا به شهر آورده باشند بر بدن پرولتر ایرانی چسبیده است و تنها بلد شده است که آنچنانکه از این بدن در روستا خون می مکید در شهر هم خون او را بمکد. در رابطه با پرولتاریای صنعتی هم این موضوع حاکم بود یعنی پرولتاریای صنعتی ما هم برعکس پرولتاریای صنعتی اروپا در اثر یک پروسه تولید شهری پایش به کارخانه باز نشده است تا بتواند با کوله بار فرهنگ تولید یا تجارت شهری به کارخانه بیاید و در آنجا این فرهنگ تولیدی - شهری او بتواند زمینه رشد پیدا کند و خود بصورت نیروی برای خود وارد پراکسیس اجتماعی - اقتصادی جامعه خودش بشود البته هم پیمانان طبیعی پرولتاریای شهری یعنی کارگران خدماتی و تجاری هم دارای خواستگاه طبقاتی مشترکی با پرولتاریای صنعتی ایران می باشد که این خواستگاه یا مستقیماً از روستا برخاسته و به شهر آمده و به کارگری مشغول شده است یا اینکه از حاشیه تولید شهری که بلحاظ خواستگاهی هم همین حاشیه تولید شهری نیز دارای خواستگاه روستائی می باشد و مانند طبقه پرولتاریای صنعتی ایران با همان خصلت و خصوصیات های فرهنگ زمینداری به شهر آمده است و بخاطر اینکه بستر تولیدی جهت استحاله این خصلت و خصوصیات فرهنگی پیدا نکرده است لذا بهمین شکل آماس کرده به فرهنگ کارگر خدمات و تجارت شهری منتقل گردیده است در نتیجه این بیماری استکه طبقه زحمت کش ما را برعکس طبقه کارگر اروپائی که بعلت آگاهی طبقاتی و فشردهگی طبقاتی توانسته است به طبقه ای برای خود بدل نماید و پتانسیل مدیریت نمایندگی سیاسی طبقه خود به خود طبقه ببخشد. این طبقه در ایران هنوز به علت آن ره آوردهای روستائی نتوانسته است مانند طبقه کارگر اروپائی به طبقه ای برای خود بدل گردد تا نمایندگی و تشکیلات رهبری کننده طبقه خود را در عرصه فرایند اجتماعی - سیاسی خود بدست گیرد در همین راستا استکه طبقه کارگر ایران در هیچ مرحله تاریخی جنبش ایران هنوز نتوانسته رهبری جنبش سیاسی - اجتماعی جامعه ایران را در دست بگیرد و خود نمایندگی سیاسی طبقه خود در مرحله سیاسی - اجتماعی مبارزه بعهده داشته باشد بلکه بلعکس، در هر مرحله از جنبش اجتماعی - سیاسی که طبقه کارگر ما با تمام پتانسیل درونی خود وارد جنبش اجتماعی - سیاسی کشورمان شده است نمایندگی سیاسی - طبقاتی اش در دست غیر طبقه خود بوده است که این موضوع باعث گردید که طبقه کارگر ایران همیشه بصورت اهرم فشار در دست جناحی از قدرتهای حاکم بر علیه رقیب خود بشود و همین که جنگ قدرت آنها پایان یافت توسط همان قدرتی که طبقه کارگر ایران او را بر شانه خود نشانده و بر کرسی قدرت سوار کرده است سرکوب می گردد که داستان 17 شهریور 57 و ورود طبقه کارگر ایران به رهبری کارگران صنعت نفت در 18 شهریور 57 به عرصه پروسه سیاسی جامعه و بالاخره سرنگون شدن حکومت شاه توسط ورود کارگران ایران به عرصه مبارزه با شاه و پیروزی رژیم فقاقت در 22 بهمن 57 و سرکوب جنبش کارگری بدست مبارک رژیم فقاقتی بیانگر این سناریوی دایم در حال تکرار طبقه کارگر ایران می باشد.

در این رابطه استکه نشر مستضعفین اگر چه در راستای جامعه آرمانی خود در بستر تئوری عام خود معتقد بر رهبری طبقه زحمتکش و تولید کننده می باشد اما در عرصه تئوری خاص و تبیین استراتژی خود و تاکتیک محوری خود نمی تواند در شرایط فعلی بدون واسطه گی پیشگام، اصلاً با طبقه زحمت کش ایران رابطه برقرار کند تا در عرصه این رابطه شرایط رشد آگاهی طبقاتی و سازماندهی و تشکیل حزب سیاسی این طبقه بر پایه سه شعار همیشگی خود یعنی آموزش - برنامه - سازماندهی که توانائی نمایندگی سیاسی طبقه را داشته باشد فراهم کند علاوه بر این موضوع نشر مستضعفین بر پایه این تحلیل خود از طبقه کارگر ایران استکه معتقد است، اگر تازه اقدام به چنین کاری هم در این شرایط تاریخی بکند با توجه به گستردگی طبقه واسطه و عدم ظرفیت طبقه متوسط نسبت به پذیرش رهبری طبقه کارگر این موضوع باعث سکتاریسم خود طبقه کارگر میگردد لذا بر پایه این دیدگاه استکه نشر مستضعفین معتقد استکه در شرایط فعلی تاریخی، طبقه کارگر تنها توسط سر پل انتقال نیروی پیشگام استکه حزب می تواند فعالیت خود را در خدمت اعتلای سوپرکتیو - ابژکتیو طبقه کارگر قرار دهد.

پیش بسوی آموزش - برنامه دهی و سازماندهی طبقه کارگر ایران
پیش بسوی انتقال آگاهی طبقاتی در عرصه پراکسیس اجتماعی - طبقاتی - سیاسی به طبقه کارگر ایران
پیش بسوی انتقال نمایندگی سیاسی طبقه کارگر ایران بدست خود طبقه کارگر ایران
پیش بسوی افزایش فشردهگی طبقاتی طبقه کارگر ایران بر پایه پیوند نشر مستضعفین ارگان عقیدتی حزب مستضعفین ایران با طبقه زحمت کشان ایران
زنده باد مبارزات خستگی ناپذیر طبقه کارگر ایران بر علیه بورژوازی افسار گسیخته و پست ایران

پایان